



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



خلافت و امامت در کلام اسلامی

علی ریائی گلپایگانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلافت و امامت در کلام اسلامی

نویسنده:

علی ربانی گلپایگانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	خلافت و امامت در کلام اسلامی
۶	مشخصات کتاب
۶	امامت، مهم‌ترین جایگاه بحث‌های کلامی
۷	حقیقت امامت
۸	وجوب امامت
۸	اشاره
۱۰	دلایل وجوب امامت
۱۱	اشاره
۱۱	آیه‌ی اولی الامر
۱۱	حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه...
۱۲	سیره‌ی مسلمانان
۱۲	اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی
۱۳	وجوب دفع ضررهای عظیم
۱۴	پاورقی
۱۶	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

خلافت و امامت در کلام اسلامی

مشخصات کتاب

نویسنده: علی ربانی گلپایگانی

ناشر: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

امامت، مهم‌ترین جایگاه بحث‌های کلامی

بحث و گفت و گو درباره‌ی خلافت و امامت، یکی از مهم‌ترین و دیرین‌ترین بحث‌ها و گفت و گوهایی است که در جهان اسلام، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان مسلمانان مطرح شده است. اگرچه پیش از این مسئله، درباره‌ی مسائل دیگری اختلاف نظر پیدا شد، اما اختلاف در فلسفه‌ی امامت و خلافت، دارای ویژگی‌های بی‌مانندی بود. عبدالکریم شهرستانی، پس از اشاره به پاره‌ای از اختلافات و مباحثه‌هایی که به هنگام رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پس از آن، میان مسلمانان رخ داد، می‌گوید: پنجمین اختلاف آنان - که بزرگ‌ترین اختلاف میان امت اسلامی به شمار می‌رود - اختلاف‌شان درباره‌ی امامت بود؛ زیرا، درباره‌ی هیچ یک از قواعد دینی، در هیچ زمانی، چنان نزاع و ستیزی که درباره‌ی امامت در گرفته است، رخ نداده است. وی، آن گاه به ماجرای که در سقیفه‌ی بنی ساعده اتفاق افتاد، اشاره کرده، گفته است: مهاجران و انصار، درباره‌ی امامت، اختلاف کردند. انصار گفتند: «امیری از ما و امیری از شما، عهده دار امر خلافت و امامت گردد.» و سعد بن عباده را - که بزرگ و رهبر آنان بود - از طرف خود پیشنهاد کردند. در این هنگام، ابوبکر و عمر، وارد سقیفه شدند. عمر که از پیش، مطالبی را در نظر گرفته بود تا در آن جمع و درباره‌ی امامت ایراد کند، می‌خواست سخن بگوید، ولی ابوبکر مانع شد و خود به سخنانی پرداخت و پس از حمد و ثنای خداوند، مطالبی را ایراد کرد. عمر می‌گوید: «او، همان چیزهایی را گفت که من در نظر داشتم بگویم. گویا، او، از غیب آگاه بود. پس از پایان یافتن سخنان ابوبکر و قبل از آن که انصار مطلبی بگویند، من با ابوبکر بیعت کردم، و مردم نیز با او بیعت کردند و در نتیجه، آتش فتنه خاموش شد. جز این که بیعت با ابوبکر، کاری شتاب زده و دور از تدبیر بود که خداوند، مسلمانان را از شر آن حفظ کرد. پس اگر فردی دیگر، آن را تکرار کند، وی را بکشید. پس، هر گاه فردی بدون مشورت با مسلمانان با فرد دیگری بیعت کند، آن دو، خود را به هلاکت افکنده‌اند، و قتل‌شان واجب است.» شهرستانی، آن گاه به تبیین این مطلب پرداخته است که «چرا انصار بیعت با ابوبکر را پذیرفتند و از پیشنهاد خود مبنی بر این که هر یک از مهاجران و انصار، رهبری داشته باشند، دست برداشتند؟». او می‌گوید: انصار، بدان جهت از پیشنهاد خود منصرف شدند که ابوبکر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرد که آن حضرت فرمود: «الْأَمَّةُ مِنْ قَرِيشٍ؛ رهبران امت اسلامی، از قریش‌اند.» آن گاه افزوده است: این، بیعتی بود که در سقیفه واقع شد. آن گاه، مردم به مسجد آمدند و با ابوبکر بیعت کردند، جز گروهی از بنی هاشم، و ابوسفیان از بنی امیه، و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که به تجهیز بدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تدفین او مشغول بود و در این منازعه شرکت نداشت. [۱]. اینک، ما، در پی تحلیل و بررسی ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده نیستیم، غرض از نقل این مطلب، بیان اهمیت مسئله‌ی امامت و خلافت از دیدگاه مسلمانان صدر اسلام است. این که انگیزه‌ی شرکت کنندگان در سقیفه چه بود، در نتیجه‌ی یاد شده، تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا، خواه، انگیزه‌ی آنان را حفظ اسلام و جلوگیری از فتنه‌های احتمالی که اسلام و مسلمانان را تهدید می‌کرد، بدانیم و خواه، مسئله‌ی مقام و ریاست و نظایر آن، در هر دو صورت، رفتار آنان، گویای این حقیقت است که خلافت و امامت، مسئله‌ای مهم و اساسی است و از مسایل محوری در جهان اسلام به شمار می‌رود. شرکت نکردن امام علی علیه السلام در سقیفه و وارد نشدن در آن اختلاف، یکی، بدان جهت بود که وی، حفظ حرمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در آن

زمان بر هر امر دیگری ترجیح می‌داد و بر آن بود که در آن فاصله‌ی کوتاه، مسلمانان را خطری تهدید نخواهد کرد، و دیگری، این که به اعتقاد او، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حیات خود، برای چنین مسئله‌ی مهمی چاره اندیشی کرده و جانشین خود را در فرصت‌ها و مناسبت‌های مختلف - مانند غدیر خم - تعیین کرده است. بحث درباره‌ی امامت و خلافت، صرفاً، یک بحث تاریخی نیست تا در شرح و تبیین یک رخداد مهم در تاریخ اسلام خلاصه شود؛ زیرا، امامت، ابعاد و زوایای مهم دیگری نیز دارد. این مسئله، با حیات فکری، اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی امت اسلامی، رابطه‌ای استوار و تعیین کننده دارد. جایگاه مهم و برجسته‌ی بحث امامت در تفکر و تعالیم اسلامی از همین ابعاد اساسی و سرنوشت ساز آن، ناشی می‌شود. با تبیین ماهیت امامت، این مسئله، روشن تر خواهد شد. در این جا یادآوری این نکته لازم است که شیعه، امامت را از اصول دین و عقاید اسلامی می‌داند، ولی معتزله و اشاعره و دیگر مذاهب کلامی، آن را از فروع دین و احکام عملی اسلام می‌شمارند. ریشه‌ی این دو دیدگاه، این است که از نظر شیعه، نصب و تعیین امام، از شئون خداوند است و در تعیین امام، به «انتصاب» قائل است، ولی مذاهب دیگر، نصب و تعیین امام را از شئون و وظایف مکلفان می‌دانند و در تعیین امام، به «انتخاب» معتقد هستند. در بحث‌های آینده، در این باره، بیش تر سخن خواهیم گفت، یادآوری آن در این بحث، برای بیان این مطلب است که دو دیدگاه یاد شده، در لزوم امامت و اهمیت آن، اختلافی ندارند؛ زیرا، از فروع دینی بودن، سبب نمی‌شود که مسئله‌ی اهمیت اش کم باشد. نماز، از فروع دین است، ولی این امر، با جایگاه مهم آن در آیین اسلام، منافات ندارد. البته، اعتقاد به این که امامت در زمره‌ی اصول عقاید دینی قرار دارد، منزلت و جایگاه بهتری را به مسئله‌ی امامت می‌بخشد.

حقیقت امامت

واژه‌ی امامت، در لغت، به معنای «رهبری و پیشوایی» است و «امام» را «مقتدا و پیشوا» گویند، خواه، آن مقتدا و پیشوا، انسانی باشد یا چیزی دیگر. ابن فارس گفته است: «امام، فردی (یا چیزی) است که در کارها به او اقتدا می‌شود، و پیامبر صلی الله علیه و آله امام و پیشوای همه‌ی امامان است، و خلیفه‌ی پیامبر، امام رعیت و مردم است، و قرآن، امام و پیشوای مسلمانان است». [۲]. قرآن کریم، همان گونه که برخی از انسان‌ها را «امام» نامیده، کتاب آسمانی حضرت موسی علیه السلام را نیز «امام» خوانده است. درباره‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» [۳] و درباره‌ی بندگان خاص الهی می‌فرماید، آنان، از خداوند می‌خواهند که آنان را پیشوای پرهیزگاران قرار دهد: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» [۴] و درباره‌ی کتاب حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید: «و من قبله کتاب موسی إماماً و رحمة» [۵]. قرآن کریم، «لوح محفوظ» را نیز «امام مبین» دانسته و فرموده است: «و کُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مَّبِينٍ» [۶]. متکلمان اسلامی، امامت را به «ریاست و رهبری جامعه‌ی اسلامی در زمینه‌ی امور دنیوی و دینی» تعریف کرده‌اند. نمونه‌هایی از تعاریف آنان را ذیلاً یادآور می‌شویم: ۱- الإمامة رئاسة عامّة في أمور الدين و الدنيا بالأصالة في دارالتكليف؛ [۷] امامت، رهبری عمومی و بالأصالة در زمینه‌ی امور دین و دنیا در سرای تکلیف است. ۲- الإمامة رئاسة عامّة في أمور الدين و الدنيا بالأصالة؛ [۸] امامت، رهبری عمومی و بالأصالة (در مقابل بالنیابة) در امور دینی و دنیوی است. ۳- الإمامة رئاسة عامّة في أمور الدين و الدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي صلى الله عليه وآله [۹] امامت، رهبری عمومی مسلمانان در امور دینی و دنیوی به عنوان نیابت از پیامبر است. نیابتی بودن امامت نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اصالی بودن آن نسبت به دیگر مسلمانان - چنان که در تعریف قبل آمده است - منافات ندارد. ۴- الإمامة رئاسة عامّة في أمور الدين و الدنيا لشخص من الأشخاص؛ [۱۰]. ۵- الإمامة خلافة الرسول في إقامة الدين، بحيث يجب أتباعه على كافة الأمة. [۱۱] قید اخیر در این تعریف، ناظر به عمومی بودن امامت است. ۶- الإمامة رئاسة عامّة في أمر الدين و الدنيا، خلافة عن النبي صلى الله عليه وآله. [۱۲]. توضیحات ۱- مقصود از قید «بالأصالة» در تعریف‌های یکم و دوم، احتراز از رهبری مسلمانان به نیابت خاصه یا عامه از جانب امام است، مانند

نواب خاصه و عامه‌ی امام عصر علیه السلام و مانند والیانی که از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر خلفا برای ولایات و مناطق مختلف تعیین می‌شدند. ۲- مقصود از «دارالتکلیف» این است که امامت مصطلح در علم عقاید و کلام، امامت مردم در سرای دنیا است و امامت به معنایی که در آیات قرآن درباره‌ی قیامت آمده است، از این بحث بیرون است: «یوم ندعو کلّ أناس بآمامهم». ۳- مقصود از «نیابۀ عن النبی» همان مفهومی است که از کلمه‌ی «خلافت» در قید «خلافة عن النبی» منظور است؛ یعنی، هر دو قید، ناظر به این است که امامت، مربوط به زمان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و امام، خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود. البته، واژه‌ی «خلافت» از واژه‌ی «نیابت» مناسب‌تر است؛ زیرا، نیابت، معمولاً، در جایی به کار می‌رود که رهبر یک جامعه زنده است، ولی چون خود حضور مستقیم ندارد، فردی را به عنوان نایب و جانشین خود بر می‌گزیند. مانند نواب خاص امام زمان علیه السلام ولی کلمه‌ی «خلافت» که ترجمه‌ی فارسی آن «جانشین» است، در هر دو مورد به کار می‌رود. ۴- از آن چه گفته شد، نادرستی این نظریه که گاهی تفاوت میان دیدگاه شیعه و اهل سنت را در باب امامت، به این صورت بیان می‌کند که شیعه، قائل به امامت، و اهل سنت قائل به خلافت است، روشن گردید؛ زیرا، در این باره که رهبر امت اسلامی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان جانشین آن حضرت، عهده دار امر امامت و رهبری مسلمانان می‌شود، میان شیعه و اهل سنت، اختلافی وجود ندارد. خلافت و امامت، دو عنوان برای یک حقیقت‌اند و هر یک به جنبه‌ای از آن نظر دارد. خلافت، ناظر به جنبه‌ی ارتباط آن با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و امامت، ناظر به جنبه‌ی ارتباط آن با امت اسلامی، است. بدین جهت، هم در روایات و هم در کلمات متکلمان اسلامی، هر دو اصطلاح به کار رفته است. ۵- از تعاریف یاد شده به دست می‌آید که متکلمان اسلامی، اعم از شیعی و سنی، امامت را صرفاً یک مقام و منصب سیاسی که عهده‌دار برقراری نظم و امتیّت اجتماعی و سامان بخشیدن به امور مادی و مسائل مربوط به حیات دنیوی بشر است، نمی‌دانند، بلکه آن را مقام و منصبی دینی می‌دانند که اقدام به آن، یک تکلیف دینی به شمار می‌رود. بر این اساس، قلمرو رهبری امام، امور دینی و دنیوی، هر دو، است. آری، در این که «رسالت امام در حوزه امور دینی چیست؟ آیا تبیین شریعت نیز از وظایف و شئون امام است یا او، صرفاً، مسئول اجرای احکام الهی است؟»، میان متکلمان شیعه و اهل سنت، اختلاف نظر وجود دارد که در آینده بررسی خواهیم کرد. از این جا، نادرستی دیدگاه کسانی که گمان کرده‌اند از نظر متکلمان اهل سنت، امامت، صرفاً، یک مقام و منصب دنیوی است و جنبه‌ی دینی و معنوی ندارد، به دست آمد. از دیدگاه آنان، امامت، از دو نظر، جنبه‌ی دینی و معنوی دارد: یکی، از این جنبه که امام، خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است و اگر به انتخاب اهل حل و عقد تعیین می‌شود، انتخاب آنان، جنبه‌ی طریقیّت و کاشفیّت دارد، مانند اجماع که طریق کشف حکم شرعی است. و دیگری، از این جنبه که حفظ و اجرای دین، از اهداف و اغراض امامت است. در بحث‌های آینده این دو مطلب روشن‌تر خواهد شد.

وجوب امامت

اشاره

اکثریت قاطع مذاهب و متکلمان اسلامی، امامت را واجب می‌دانند، اگر چه در این که «وجوب امامت وجوب کلامی است یا فقهی؟ عقلی است یا نقلی؟»، اختلاف نظر دارند. برای روشن شدن این مطلب، دیدگاه مذاهب کلامی را یاد آور می‌شویم: ۱- مذهب امامیه: از نظر امامیه، وجوب امامت، وجوب کلامی است (وجوب علی الله) و نه وجوب فقهی (وجوب علی الناس). مقصود از وجوب کلامی، این است که فعلی، مقتضای عدل یا حکمت یا جود یا رحمت یا دیگر صفات کمال الهی است، و چون ترک چنین فعلی، مستلزم نقص در ساحت خداوندی و در نتیجه، محال است، پس انجام دادن آن، واجب و ضروری است. البته، کسی،

آن فعل را بر خداوند واجب نمی‌کند، بلکه او، خود، به مقتضای صفات کمال و جمال‌اش، آن را بر خود واجب می‌کند، چنان که فرموده است: «کتب ربُّکم علی نفسِهِ الرَّحْمَةُ» و نیز فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» و آیات دیگر. [۱۳] امامیه، امامت را مقتضای حکمت و لطف خداوند می‌داند و بر این اساس، آن را بر خداوند واجب می‌شمارند. خواجه نصیرالدین در این باره گفته است: الإمامیة یقولون: «نصبُ الإمام لطفٌ؛ لِأَنَّهُ یَقْرَبُ مِنَ الطَّاعَةِ وَ یَعْبُدُ عَنِ الْمَعْصِیَةِ وَاللُّطْفُ وَاجِبٌ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى». [۱۴] امامیه، می‌گویند: «نصب امام، لطف است؛ زیرا، مردم را به طاعت نزدیک می‌کند و از معصیت دور می‌سازد و لطف بر خداوند واجب است.» ۲- مذهب اسماعیلیه: مشهور این است که اسماعیلیه نیز مانند امامیه، وجوب امامت را وجوب کلامی (وجوب علی الله) می‌دانند، با این تفاوت که از نظر آنان، فلسفه‌ی وجوب امامت، تعلیم معرفت خداوند به بشر است. فاضل مقداد گفته است: «اسماعیلیه، امامت را بر خداوند واجب می‌دانند تا معرفت خداوند را به بشر تعلیم دهد.»، [۱۵] ولی محقق طوسی، این مطلب را نپذیرفته و گفته است: آنان، به وجوب علی الله، اعتقاد ندارند و به حسن و قبح عقلی معتقد نیستند، لکن معرفت خدا را واجب می‌دانند و بر این عقیده‌اند که معرفت خداوند، از دو راه حاصل می‌شود: یکی، نظر و تفکر عقلی، و دیگری، تعلیم به واسطه‌ی امام. بر این اساس، معرفت امام، واجب، و اطاعت از او لازم است. [۱۶] وی، در کتاب قواعد العقاید، گفته است، اسماعیلیه، وجوب امامت را «وجوب من الله» می‌دانند، [۱۷] اما در باره‌ی این که «مقصود از وجوب من الله چیست؟» توضیحی نداده است، ولی با توجه به آرای فلسفی اسماعیلیه در باره‌ی سلسله مراتب وجود ممکنات و جایگاهی که امام در این سلسله مراتب دارد، می‌توان مقصود از «وجوب من الله» را به دست آورد. اسماعیلیه، عالم ممکنات را به دو عالم باطن (امر و غیب) و عالم ظاهر (خلق و شهادت) تقسیم کرده‌اند. عالم باطن یا امر، مشتمل بر عقول و نفوس و ارواح است و نخستین موجود در این عالم، «عقل اول» است و سپس عقول دیگر و نفوس قرار دارند. آنان، امام را مظهر عالم باطن یا عالم امر می‌دانند و رتبه‌اش بر نبی - که مظهر نفس است - برتر است. از این رو، معرفت به خداوند، جز توسط امام، حاصل نمی‌شود. [۱۸] بنابراین، نسبت وجود امام با وجود خداوند، نسبت مظهر و ظهور و مجلی و تجلی است؛ یعنی، وجود خداوند، در وجود امام، متجلی می‌گردد. تجلی و ظهور، جز از جانب خداوند نیست و چون این تجلی و ظهور، مقتضای کمال و جمال ذاتی و صفاتی خداوند است، بنابراین، امامت، وجوب من الله خواهد بود. ۳- مذهب زیدیه: زیدیه، اگرچه به عنوان یکی از فرقه‌های شیعه به شمار می‌رود، ولی در طول تاریخ آن، گرایش‌های فکری و مذهبی گوناگونی پدید آمده است. برخی از آنان، به نص در امامت اعتقاد دارند و امام علی علیه السلام را جانشین بلافضل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند. آنان، امام پس از امیرالمؤمنین علیه السلام را امام حسن مجتبی علیه السلام و امام پس از او را امام حسین علیه السلام می‌دانند. از نظر آنان، تنها، این سه امام، به صورت خاص به امامت منصوب شده‌اند و دیگر امامان، منصوب به نصب عام‌اند. بدین صورت که هر یک از فرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که عالم و زاهد و شجاع باشد و قیام کند و مردم را به مبارزه با ستمگران دعوت کند، «امام» خواهد بود؛ یعنی، چنین فردی، از سوی خداوند، به امامت منصوب شده است. مطابق این دیدگاه، وجوب امامت، وجوب علی الله، خواهد بود. چنان که خواجه نصیرالدین طوسی، زیدیه و کیسانیه [۱۹] و امامیه را از طرفداران «وجوب علی الله» در مسئله‌ی امامت بر شمرده است. [۲۰]. برخی دیگر از زیدیه، به وجود نص در امامت اعتقاد ندارند و عقیده‌ی آنان در این مسئله، همانند عقیده‌ی معتزله و اهل سنت است. طبعاً، این گروه، امامت را واجب علی الناس می‌دانند و نه واجب علی الله. [۲۱] مؤلف مواقف گفته است: «زیدیه، به وجوب عقلی امامت معتقد بودند.» [۲۲]. ۴- معتزله: اکثریت قاطع معتزله، امامت را واجب می‌دانند و تنها، دو متکلم معتزلی، یعنی ابوبکر اصم و هشام بن عمرو فوطی، به وجوب امامت اعتقاد نداشته‌اند. ابوبکر اصم، گفته است: «هرگاه عدل و داد در جامعه حکم فرما باشد، نیازی به امام نیست، اما هرگاه ظلم و جور بر جامعه حاکم باشد، امام، لازم است.» هشام بن عمرو فوطی، دیدگاهی مخالف وی داشته است. به گمان وی، هرگاه عدل و انصاف بر جامعه سایه گستر باشد، امام، لازم است تا احکام شرع را اجرا کند - زیرا، در این صورت، مردم از او اطاعت خواهند کرد - اما هرگاه ظالمان و

ستمکاران بر جامعه حکومت کنند، جامعه، از امام اطاعت نخواهد کرد، و وجود امام در چنین جامعه‌ای، موجب تعمیق و گسترش نزاع و اختلاف خواهد شد. اکثریت معتزله - که به وجوب امامت اعتقاد دارند - از نظر عقلی یا نقلی بودن وجوب آن، دو دسته شده‌اند. جاحظ، ابوالقاسم کعبی، ابوالحسین خیاط، ابوالحسین بصری، وجوب آن را عقلی و دیگران، وجوب آن را نقلی (شرعی) دانسته‌اند. [۲۳] به گفته‌ی علامه حلی، معتزله‌ی بغداد، به وجوب عقلی امامت معتقد بوده‌اند. [۲۴]. در هر حال، وجوب امامت از نظر آنان، «وجوب علی الناس» است و نه «وجوب علی الله». به عبارت دیگر، وجوب امامت از نظر معتزله، وجوب فقهی است و نه وجوب کلامی. ۵- خوارج: اقوال متکلمان درباره‌ی دیدگاه خوارج درباره‌ی وجوب و عدم وجوب امامت، مختلف است. برخی از آنان، اعتقاد به عدم وجوب امامت را، به طور مطلق، به خوارج نسبت داده‌اند. فخر الدین رازی، [۲۵] محقق طوسی [۲۶] عضدالدین ایجی [۲۷] از این دسته‌اند. سعد الدین تفتازانی و فاضل مقداد، قول به عدم وجوب امامت را به فرقه‌ی نجدات (پیروان نجدة بن عامر) نسبت داده‌اند. [۲۸]. علامه حلی، قول به عدم وجوب امامت را به جماعتی از خوارج نسبت داده است. [۲۹] شهرستانی، نظریه‌ی عدم وجوب امامت را به فرقه‌ی محکمّه (نخستین فرقه خوارج که در جریان جنگ صفین پدید آمد) نسبت داده، گفته است: «وجوزوا أن لا یكون فی العالم إماماً أصلاً». [۳۰]. در هر حال، تنها فرقه‌ای که از فرقه‌های خوارج باقی مانده است، فرقه اباضیه است و آنان هم به وجوب امامت اعتقاد دارند. علی یحیی معمر گفته است: «ولا یجوز أن تبقى الأمة الاسلامیه دون إمام أو سلطان [۳۱] جایز نیست که امت اسلامی، بدون امام یا سلطان باشد». مؤلف کتاب جواهر النظام - از علمای اباضیه‌ی عمان - نیز بر لزوم نصب امام تصریح کرده است. [۳۲]. ۶- اشاعره: اشاعره، به وجوب امامت معتقدند، لکن از آن جا که به حسن و قبح عقلی و وجوب علی الله اعتقاد ندارند، طبعاً، وجوب امامت را وجوب علی الناس و نقلی می‌دانند. قاضی عضد الدین ایجی گفته است: «نصب الإمام عندنا واجبٌ علينا سمعاً». [۳۳] این مطلب، در همه‌ی کتاب‌های کلامی اشاعره، بیان شده و مورد قبول همه‌ی آنان است. ۷- ماتریدیّه: متکلمان ماتریدی نیز بر وجوب امامت، اتفاق نظر دارند. وجوب امامت از نظر آنان، وجوب فقهی و علی الناس است. ماتریدیّه، در نقلی بودن وجوب امامت، با اشاعره همداستان‌اند. ملا علی قاری، شارح فقه اکبر گفته است: «مذهب اهل سنت و جماعتی از معتزله، این است که نصب امام، بر مسلمانان واجب است و وجوب آن نقلی است». [۳۴]. دلایلی که متکلمان ماتریدی بر وجوب امامت آورده‌اند، برخی، نقلی، و برخی، عقلی - نقلی است؛ یعنی، از باب ملازمات عقلیه است. [۳۵] این نحوه استدلال، در کلمات اشاعره، نیز آمده است. بنابراین، مقصود آنان از نفی عقلی بودن وجوب امامت، دلیل عقلی خالص (مستقلات عقلیه) است. ۸- وهابیت: محور بحث‌های کلامی در کتاب‌های اعتقادی وهابیت، مسئله‌ی توحید و شرک است و مسائل دیگر، یا مورد توجه قرار نگرفته و یا در حدّ اشاره و به اجمال مطرح شده است. از این روی، آنان، درباره‌ی خلافت و امامت، بحث قابل توجهی ندارند. یکی از وهابیان معاصر، در شرح کتاب لمعه الاعتقاد (تألیف ابن قدامه مقدسی، متوفای ۶۲۰ ه) سخنی دارد که دیدگاه آنان را در این باره روشن می‌کند. عبارت وی، چنین است: «الخلافة منصبٌ کبیر و مسؤولیة عظیمه و هی تولی تدبیر امور المسلمین بحیث یكون هو المسؤول الأول فی ذالک، و هی فرضٌ کفایة؛ لأنّ أمور الناس لا تقوم إلاّ بها؛ [۳۶] خلافت، منصبی بزرگ و مسئولیتی عظیم است و آن، عبارت است از عهده دار شدن تدبیر امور مسلمانان به گونه‌ای که وی (خلیفه و والی) مسئول نخستین در این باره به شمار می‌رود. خلافت، واجب کفایی است؛ زیرا، امور مردم، بدون آن قوام نخواهد یافت. عبارت اخیر، این را می‌رساند که وجوب خلافت و امامت، وجوب عقلی - نقلی است؛ یعنی، از یک سو، نیاز به خلافت، یک نیاز اجتماعی است و عقل، به روشنی، به آن حکم می‌کند، و از سوی دیگر، آن چه نیاز ضروری جامعه‌ی بشری به شمار می‌رود، مورد اهتمام شریعت اسلام نیز هست.

اشاره

ادله‌ی وجوب امامت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- ادله‌ی نقلی محض؛ یعنی، ادله‌ای که به صورت مستقیم و روشن، از نصوص و ظواهر دینی استفاده می‌شود. ۲- ادله‌ی عقلی خالص؛ یعنی، ادله‌ای که همه‌ی مقدمات آن‌ها، از قواعد و اصول عقلی تشکیل می‌شود (مستقلات عقلیه). ۳- ادله‌ی عقلی - نقلی؛ یعنی، ادله‌ای که برخی از مقدمات آن‌ها، عقلی، و برخی دیگر، نقلی است (ملازمات عقلیه). اینک، به تبیین ادله‌ی وجوب امامت می‌پردازیم و پس از تقریر و تبیین هر دلیل، عقلی یا نقلی بودن آن را بیان خواهیم کرد.

آیه‌ی اولی الامر

قرآن کریم، اطاعت و پیروی از «أولی الامر» را بر مسلمانان واجب کرده و فرموده است: «یا ایها الذین ءامنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم»؛ [۳۷] ای مؤمنان، از خداوند و پیامبر و متولیان امر از خودتان، پیروی کنید. سعدالدین تفتازانی در کتاب شرح المقاصد این دلیل را یادآور شده و گفته است: «وجوب اطاعت از اولی الامر، مقتضی وجوب تحقق آن است.» [۳۸]. محقق طوسی نیز در تلخیص المحصل، این آیه را به عنوان دلیل نقلی و شرعی بر وجوب امامت بر شمرده است. [۳۹]. ممکن است گفته شود: از وجوب فعلی بر انسان، نمی‌توان وجوب تحقق بخشیدن و تحصیل موضوع آن را استنباط کرد، همان طور که از وجوب زکات یا خمس، نمی‌توان وجوب کسب مال و ثروتی را که متعلق زکات یا خمس است، نتیجه گرفت، بلکه چنین احکامی، در حقیقت، به صورت قضیه‌ی شرطیه‌اند که بر وجوب تالی در فرض وجود مقدم، دلالت می‌کنند و نه بر وجود قطعی مقدم؛ یعنی، اگر کسی، مال زکوی به دست آورد، باید زکات آن را پردازد. در بحث ما نیز مفاد آیه، چنین خواهد شد که اگر اولی الامر، موجود باشد، باید از آنان اطاعت کرد، اما این که باید اولی الامر موجود باشد یا نه، از این آیه به دست نمی‌آید. در پاسخ این اشکال، می‌توان گفت، اگرچه مقتضای قاعده‌ی اولیه، همان است که گفته شد، ولی در این جا، از قرینه‌ی سیاق، به دست می‌آید که وجود اولی الامر، مسلم و مفروغ عنه گرفته شده است؛ زیرا، اولی الامر، بر رسول عطف شده است و می‌دانیم که نبوت، امری است قطعی و در وجوب آن، سخنی نیست. آری، از این آیه، به دست می‌آید که وجوب امامت (اولی الامر)، وجوب کلامی است و نه فقهی؛ یعنی، همان گونه که نصب و تعیین پیامبر، فعل خداوند است، نصب و تعیین امام نیز فعل خداوند است. ممکن است گفته شود: «کلمه‌ی «منکم» بیان کننده‌ی این مطلب است که اولی الامر را خود مسلمانان بر می‌گزینند.»، ولی این احتمال، اعتبار و ارزش علمی ندارد؛ زیرا، درباره‌ی نبوت نیز کلمه‌ی «من أنفسهم» آمده است. مقصود از این گونه تعابیر، این است که پیامبر و امام، از جنس بشرند و گذشته از این، از میان خود مردم برگزیده شده‌اند. برگزیده شدن پیامبر و امام از میان مردم، غیر از برگزیده شدن آنان به دست مردم است.

حدیث من مات و لم یعرف امام زمانه...

در حدیث نبوی معروف آمده است: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً؛ هر کس بدون این که امام زمان خویش را بشناسد، از دنیا برود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.» [۴۰]. سعدالدین تفتازانی، در شرح مقاصد [۴۱] و شرح عقاید [۴۲] و ملاعلی قاری در شرح فقه اکبر، [۴۳] و حافظ محمد عبدالعزیز در کتاب النبراس [۴۴] و خواجه نصیرالدین طوسی در تلخیص المحصل [۴۵] این حدیث را به عنوان دلیل نقلی بر وجوب امامت مورد استناد قرار داده‌اند. وجه استدلال به حدیث، این است که در این حدیث، معرفت امام، به عنوان یک تکلیف دینی، بر هر مسلمانی واجب شده است تا آن جا که شناختن او، اصل ایمان و اسلام

انسان را خدشه دار می‌سازد. روشن است که چنین حکم قطعی، مستلزم آن است که زمان، هیچ گاه، از امام خالی نباشد. از این حدیث، نکته‌ی دیگری نیز استفاده می‌شود و آن، این است که امامت، صرفاً، یک مقام و منصب عادی و در حدّ یک رهبری سیاسی که عهده دار برقراری نظم و امتیّت جامعه‌ی بشری است، نمی‌باشد، بلکه مقام و منصب امامت، با ایمان و دین مردم ارتباط دارد، تا آن جا که نشناختن او، زندگی انسان را به زندگی جاهلیت پیش از اسلام مبدّل می‌سازد. از این جا روشن می‌شود که جایگاه امامت در جهان بینی اسلامی، همان جایگاه نبوت است. همان گونه که نشناختن پیامبر و عدم اطاعت از او، ایمان و اسلام انسان را مخدوش می‌سازد، نشناختن و عدم اطاعت از امام نیز چنین است. در این صورت، شرایط و صفات امام نیز باید در مرتبه‌ی شرایط و صفات پیامبر باشد. این، همان، دیدگاه شیعه در مسئله‌ی امامت است که در بحث‌های آینده هم بیان خواهد شد.

سیره‌ی مسلمانان

با رجوع به سیره‌ی مسلمانان - بویژه مسلمانان صدر اسلام - روشن می‌شود که آنان، وجوب امامت را امری مسلّم و تردیدناپذیر می‌دانستند. از این رو، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی درنگ، به این مسئله پرداختند. اگرچه همه‌ی صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله - که در مدینه بودند - در اجتماع سقیفه حضور نداشتند، ولی آنان که شرکت نکرده بودند، هرگز اصل نیاز جامعه‌ی اسلامی به امام را منکر نبودند، بلکه عدم حضور آنان، دلایل دیگری داشت. از جمله کسانی که در سقیفه شرکت نداشت، امام علی علیه السلام بود که دلایل عدم حضور حضرت ایشان را در آغاز مقاله اشاره کردیم. در هر حال، اختلافاتی که میان صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌ی خلافت و امامت رخ داد، مربوط به مصداق آن بود و نه وجوب آن. خواجه نصیر الدین طوسی، در تقریر این دلیل، گفته است: روشن است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پس از وفات او، بر لزوم اطاعت از امام پس از وی، اجماع داشتند، اگرچه برخی از آنان، معتقد بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به امامت نصب کرده است و برخی دیگر می‌گفتند، نصب امام به ما واگذار شده است و آنان، ابوبکر را به عنوان امام و خلیفه برگزیدند و علی علیه السلام نیز (پس از مدّتی) با او بیعت کرد. اگر نصب امام، واجب نبود، می‌بایست حدّ اقل یکی از افراد، با عمل آنان مخالفت کند. [۴۶]. این استدلال، در غالب کتاب‌های کلامی اهل سنت نیز آمده است. عضد الدین ایجی، در کتاب المواقف، [۴۷] و سعدالدین تفتازانی در شرح المقاصد [۴۸] و شرح العقائد النسفیة، [۴۹] و شهرستانی در نهاية الأقدام [۵۰] و آمدی در غایة المرام [۵۱] بدان استدلال کرده و به عنوان دلیل اجماع ذکر کرده‌اند. متکلمان معتزلی نیز به اجماع صحابه، بر وجوب امامت استدلال کرده‌اند. قاضی عبدالجبار گفته است: ابوعلی و ابوهاشم جنّابی و دیگران، به اجماع صحابه، بر وجوب امامت استناد کرده‌اند؛ زیرا، آنان، پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه‌ای به مسئله‌ی امامت اهتمام ورزیدند که بر وجوب آن دلالت می‌کند. آن چه در ماجرای سقیفه و بیعت با ابوبکر و سپس خلافت عمر و ماجرای شورا و سرانجام امامت امیرالمؤمنین علیه السلام رخ داد، به روشنی، بر وجوب امامت گواهی می‌دهد. [۵۲]. شایان ذکر است که سیره‌ی مسلمانان یا اجماع صحابه بر وجوب امامت، دلیل شرعی مستقلی به شمار نمی‌رود؛ زیرا، مدرک و منشأ آن، یکی از وجوه پیشین و یا جوهری است که پس از این بر وجوب امامت بیان خواهد شد. اصطلاحاً، چنین اجماعی را «اجماع مدرکی» می‌نامند. غزالی در کتاب الاقتصاد فی الاعتقاد گفته است: «وَلَشَيْئًا نَكْتَفِي بِمَا فِيهِ مِنْ إِجْمَاعِ الْأُمَّةِ بَلْ نَتَّبِعُ عَلِيَّ مُسْتَنْدِ الْإِجْمَاعِ؛ [۵۳] ما، در این مسئله (وجوب امامت) به اجماع امت بسنده نمی‌کنیم، بلکه مستند آن را بیان خواهیم کرد.».

اجرای حدود و حفظ نظام اسلامی

شکی نیست که شارع مقدّس، از مسلمانان خواسته است که حدود اسلامی را اجرا کنند و مرزهای کشور اسلامی را از تجاوز دشمنان حفظ کنند و پاسدار کیان اسلام و امت اسلامی باشند. از طرفی، تحقّق این هدف، بدون وجود امام و پیشوایی با کفایت و

تدبیر، امکان‌پذیر نیست، و از آن جا که مقدمه‌ی واجب، چون خود واجب، واجب است، پس نصب امام واجب خواهد بود. ممکن است گفته شود: اگر اجرای حدود و امور دیگری که در استدلال، به آن‌ها اشاره شد، مشروط به وجود امام است، در این صورت، از قبیل واجب مشروط خواهد بود و تحصیل شرط در واجب مشروط، بر مکلف واجب نیست. وجوب حج، مشروط به استطاعت است، ولی تحصیل استطاعت، بر مکلف واجب نیست، بلکه هر گاه «شرط»، تحقق یافت، «مشروط» هم واجب خواهد بود. واجب، اگر مشروط به وجود امام نباشد، پس وجود امام لازم نخواهد بود و نصب امام، بر خداوند یا بر مسلمانان، واجب نیست. پاسخ، این است که فرق میان وجوب مشروط و واجب مشروط، این است که هر گاه وجوب فعل، مشروط باشد، تا شرط تحقق نیابد، وجوبی در کار نیست، مانند وجوب حج که مشروط به استطاعت است، ولی هر گاه واجب، مشروط باشد، معنایش این است که وجوب، مطلق است، ولی تحقق آن، متوقف بر تحقق شرط خاصی است. نماز، بر مکلف واجب است، ولی انجام دادن آن، مشروط به داشتن طهارت است، در این صورت، تحصیل شرط، یعنی طهارت، برای انجام دادن واجب، یعنی نماز، واجب خواهد بود. وجوب اجرای حدود و حفظ ثغور اسلام و دفاع از کیان اسلام و امت اسلامی، نسبت به وجود امام، از این قبیل است؛ یعنی، شارع مقدس، امور یاد شده را از مسلمانان خواسته است، ولی تحقق این خواست شارع، مشروط به وجود امام و پیشوای با کفایت و با تدبیر است. این استدلال در شماری از کتاب‌های کلامی آمده است. تفتازانی، در شرح المقاصد، در تقریر این دلیل گفته است: «إِنَّ الشَّارِعَ أَمَرَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ سَدِّ الثُّغُورِ وَ تَجْهِيزِ الْجِيُوشِ لِلْجِهَادِ وَ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِحِفْظِ النِّظَامِ وَ حِمَايَةِ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ، مِمَّا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِالْإِمَامِ، وَ مَا لَا يَتِمُّ إِلَّا بِمُطْلَقٍ إِلَّا بِهِ وَ كَانَ مُقَدَّرًا، فَهُوَ وَاجِبٌ»؛ [۵۴] شارع، به اقامه‌ی حدود و حفظ مرزها، و مجهز ساختن سپاه برای جهاد و بسیاری از اموری که به حفظ نظام امت اسلامی و پاسداری از کیان اسلام مربوط می‌شود، آن هم اموری که بدون امام تحقق نمی‌پذیرد، امر کرده است و آن چه تحقق واجب مطلق، متوقف بر آن است و ایشان قدرت بر آن دارد، واجب است. علامه حلی در کتاب الألفین، اموری را که تحقق آن‌ها منوط به وجود امام است، به تفصیل بیان کرده است. برخی از آن‌ها عبارت است از: الف) جمع آراء بر امور اجتماعی که مناط تکلیف شارع در آن‌ها، اجتماع است، مانند جنگ و جهاد و آن چه در برگیرنده‌ی مصالح عمومی است. ب) حفظ نظام اجتماعی و جلوگیری از اختلال و هرج و مرج. ج) اجرای حدود الهی که الطاف الهی به شمار می‌روند. د) تولی و تصدی امر قضاوت که از نیازهای مبرم اجتماعی است. [۵۵]. این دلیل، از اقسام دلیل عقلی غیر خالص است، و وجوب امامت، وجوب مقدمی و غیری است و نه وجوب نفسی.

وجوب دفع ضررهای عظیم

دلیل دیگری که عده‌ای از متکلمان اسلامی بر وجوب امامت اقامه کرده‌اند، این است که امامت، در بردارنده‌ی منافع عظیم اجتماعی است که نادیده گرفتن آن‌ها، فرد و جامعه را دچار زیان‌های بزرگی خواهد کرد و دفع چنین ضررهایی، عقلاً و شرعاً، واجب است. فخر الدین رازی در تقریر این دلیل گفته است: «إِنَّ نَصْبَ الْإِمَامِ يَتَضَمَّنُ دَفْعَ الضَّرْرِ عَنِ النَّفْسِ، فَيَكُونُ وَاجِبًا. أَمَّا الْأَوَّلُ، فَلَا نَا نَعْلَمُ أَنَّ الْخَلْقَ إِذَا كَانَ لَهُمْ رَئِيسٌ قَاهِرٌ يَخَافُونَ بَطْشَهُ وَ يَرْجُونَ ثَوَابَهُ، كَانَ حَالَهُمْ فِي الْاِحْتِرَازِ عَنِ الْمَفَاسِدِ أَتَمًّا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُمْ هَذَا الرَّئِيسُ. وَ أَمَّا إِنَّ دَفْعَ الضَّرْرِ عَنِ النَّفْسِ وَاجِبٌ، فَبِالْإِجْمَاعِ عِنْدَ مَنْ لَا يَقُولُ بِالْوَجُوبِ الْعَقْلِيِّ، وَ بِضَرُورَةِ الْعَقْلِ عِنْدَ مَنْ يَقُولُ بِهِ»؛ [۵۶]. نصب امام، در برگیرنده دفع ضرر از خود است، پس واجب است. بیان مقدمه‌ی نخست، این است که ما می‌دانیم که مردم، هر گاه رهبری توانمند داشته باشند که از هیبت‌اش واهمه کنند و به پاداش‌هایش امید بزنند، از نظر احتراز از مفسد، نسبت به این که دارای چنین رهبری نباشند، در وضعیت بهتری خواهند بود. اما وجوب دفع ضرر از خود، از نظر آن کس که به وجوب عقلی اعتقاد ندارد، به اجماع است، و از نظر قائلان به وجوب عقلی، از بدیهیات عقلی به شمار می‌رود. تفتازانی نیز این استدلال را با شرح و بسط بیش‌تری آورده است و پس از تقریر آن، اشکالی را مطرح کرده و به آن پاسخ داده است. اشکال، این است که مقتضای تقریر یاد

شده، جز این نیست که هر اجتماع بشری، به رهبر و فرمانروا نیازمند است تا نظم اجتماعی را برقرار سازد، اما این مطلب را اثبات نمی‌کند که رهبری او باید عمومیت داشته و امور دنیوی و دینی را شامل شود، در حالی که امامت، در اصطلاح اسلامی، چنین معنایی را در بر دارد. وی، در پاسخ این اشکال گفته است: برقراری نظم عمومی به گونه‌ای که در برگیرنده‌ی مصالح دنیوی و دینی مردم باشد، نیازمند رهبری عمومی در عرصه‌ی امور دینی و دنیوی است؛ زیرا، تعدد رهبری در مناطق مختلف، به اختلاف و نزاع می‌انجامد، و با اختصاص امامت به امور دنیوی، مصالح دینی که مهم‌ترین مقصود شارع است، تأمین نخواهد شد. تفتازانی، سپس درباره‌ی مقدمه‌ی دوم گفته است: اما دلیل بر کبرای استدلال، از نظر ما، اجماع است، و از نظر قائلان به وجوب عقلی، حکم قطعی و بدیهی عقل است. [۵۷]. محقق طوسی، بر این استدلال، به عنوان دلیل نقلی، اشکال کرده و گفته است: این دلیل که فخرالدین رازی آن را به عنوان دلیل نقلی بر وجوب امامت آورده است، هر دو مقدمه‌اش، عقلی است؛ زیرا، مقدمه‌ی نخست آن، از قضایای حسن و قبح عقلی است و عقلی بودن مقدمه‌ی دوم آن نیز که وی به اجماع نسبت داده است، روشن‌تر از مقدمه‌ی نخست آن است، در حالی که او به حسن و قبح عقلی اعتقاد ندارد. [۵۸]. تفتازانی، در پاسخ به اشکال محقق طوسی گفته است: این مطلب که چیزی موجب صلاح یا فساد جامعه‌ی بشری باشد، به آن چه در حسن و قبح عقلی مورد نزاع و اختلاف است، ربطی ندارد، و وجوب دفع ضرر به این معنا که هر کس آن را ترک کند، مستحق عقاب الهی باشد، از نظر عقل، روشن نیست، تا چه رسد به این که روشن‌تر از مقدمه‌ی نخست باشد. [۵۹]. نقد تفتازانی بر محقق طوسی، وارد نیست؛ زیرا، درست است که مسئله‌ی مورد نزاع در باب حسن و قبح عقلی، این است که «فعل»، به گونه‌ای باشد که از نظر عقل، فاعل‌اش مستحق مدح و پاداش یا نکوهش و کیفر باشد، ولی این حکم عقلی، بدون منشأ و ملاک نیست. ملاک این حکم عقلی، می‌تواند مصالح و مفاسد عمومی باشد، چنان که می‌تواند کمال و نقص وجودی باشد. [۶۰] بنابراین، هر گاه قبول داشته باشیم که امامت، در بردارنده‌ی مهم‌ترین مصلحت نوعی است، چنان که رازی و تفتازانی و دیگر متکلمان اهل سنت به آن اذعان کرده‌اند، قطعاً، از مصادیق حسن و قبح عقلی خواهد بود و از نظر عقل، اهتمام به این مسئله، کاری است در خور ستایش و فاعل‌اش مستحق مدح و پاداش است و بی‌اعتنایی به آن، کاری است نکوهیده و فاعل‌اش مستوجب نکوهش و کیفر خواهد بود. پس، هر دو مقدمه‌ی استدلال مزبور، عقلی است و در نتیجه، دلیل مزبور، از ادله‌ی عقلی وجوب امامت خواهد بود و کسی می‌تواند به آن استدلال کند که حسن و قبح عقلی را پذیرفته باشد. از این جا، تفاوت این دلیل با دلیل پیشین نیز روشن شد و آن، این که دلیل پیشین، از ادله‌ی عقلی غیر خالص بود، ولی این دلیل، از ادله‌ی عقلی خالص است، و وجوب امامت طبق این دلیل، وجوب نفسی است و نه غیری و مقدمی.

باورقی

[۱] ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴، طبع لبنان، دارالمعرفة.

[۲] مقایس اللغه، ج ۱، ص ۲۸.

[۳] بقره: ۱۲۴.

[۴] فرقان: ۷۴.

[۵] هود: ۱۷.

[۶] یس: ۱۲.

[۷] این تعریف، از محقق طوسی، در رساله‌ی الإمامه است که به ضمیمه‌ی تلخیص‌المحصل به چاپ رسیده است.

[۸] این تعریف، از ابن میثم بحرانی در کتاب قواعد المرام است.

[۹] این تعریف، از علامه حلی در کتاب الباب الحادی عشر، و فاضل مقداد در کتاب نهج‌المسترشدین است.]

- [۱۰] این تعریف را عضدالدین ایجی در کتاب المواقف از گروهی از اشاعره نقل کرده است، (شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵).
- تفتازانی، آن را از امام رازی نقل کرده است. شرح المقاصد، ج ۱۵، ص ۲۳۴.
- [۱۱] این تعریف را قاضی عضد، مؤلف کتاب المواقف فی علم الکلام برگزیده است.
- [۱۲] این تعریف را سعد الدین تفتازانی در شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴ برگزیده است.
- [۱۳] جهت آگاهی بیشتر در این باره، به کتاب القواعد الکلامیة اثر نویسنده‌ی این سطور، رجوع شود.
- [۱۴] تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.
- [۱۵] إرشاد الطالبین، ص ۳۲۷، نیز ر.ک: شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶؛ شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.
- [۱۶] تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.
- [۱۷] قواعد العقائد، ص ۱۱۱.
- [۱۸] همان، ص ۱۱۴ - ۱۱۶.
- [۱۹] گروهی از شیعه که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به امامت محمد بن حنفیه معتقد شدند و بر این عقیده‌اند که او از دنیا نرفته است، بلکه در غیبت به سر می‌برد، و او، همان مهدی موعود است.
- [۲۰] قواعد العقائد، ص ۱۱۰.
- [۲۱] جهت آگاهی از گرایش‌های اعتقادی مختلف زیدیه به کتاب الزیدیه تألیف دکتر احمد محمود صبحی رجوع شود.
- [۲۲] شرح المواقف، ج ۷، ص ۳۴۵.
- [۲۳] قواعد العقائد، ص ۱۱۰؛ شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۵؛ تلخیص المحصل، ص ۴۰۶.
- [۲۴] کشف المراد، ص ۴۹۰.
- [۲۵] تلخیص المحصل، ص ۴۰۶.
- [۲۶] قواعد العقائد، ص ۱۱۱.
- [۲۷] شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.
- [۲۸] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶؛ إرشاد الطالبین، ص ۳۲۷.
- [۲۹] کشف المراد، ص ۴۹۰.
- [۳۰] ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۱۶.
- [۳۱] الأباضیة مذهب اسلامی معتدل، ص ۲۶.
- [۳۲] جواهر النظام فی علمی الأدیان و الأحکام، ج ۲، ص ۱۸۰.
- [۳۳] شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.
- [۳۴] شرح الفقه الأكبر، ص ۱۷۹.
- [۳۵] شرح العقاید النسفیة، ص ۱۱۰؛ أصول الدین، جمال الدین حنفی، ص ۲۶۹.
- [۳۶] لمعة الاعتقاد، شرح محمد بن صالح عثیمین، ص ۱۵۶، طبع مکتبه أضواء السلف، الرياض.
- [۳۷] نساء: ۵۹.
- [۳۸] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.
- [۳۹] تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.
- [۴۰] این حدیث، با اندکی تفاوت در تعبیر، به صورت متواتر، در منابع حدیث شیعه و اهل سنت روایت شده است. منابع آن، مطابق

تحقیق برخی از محققان بدین قرار است: الف) منابع شیعی: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷، المحاسن، ص ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸؛ إكمال الدین، ص ۴۱۳؛ عقاب الأعمال، ص ۲۴۴؛ غیبه النعمانی، ص ۱۳۰. ب) منابع اهل سنت: مسند أبی داود، ص ۲۵۹؛ حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۲۲۴؛ مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۷۷؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۰، ص ۳۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۴؛ ینابیع المودّة، ص ۱۱۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۵۵. ر.ک: مجلد هفتم از مصنفات شیخ مفید، الرسالة الأولى فی الغیبه، پاورقی، ص ۱۱، سید محمدرضا حسینی جلالی.

[۴۱] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.

[۴۲] شرح العقائد النسفیة، ص ۱۱۰.

[۴۳] شرح الفقه الأكبر، ص ۱۷۹.

[۴۴] النبراس، ص ۵۱۲.

[۴۵] تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

[۴۶] همان.

[۴۷] شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۶.

[۴۸] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶.

[۴۹] شرح العقائد النسفیة، ص ۱۱۰.

[۵۰] نهاية الأقدام، ص ۴۷۹.

[۵۱] غایة المرام، ص ۳۶۴.

[۵۲] المغنی، مبحث امامت، ج ۱، ص ۴۷.

[۵۳] الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۵۴، ج بیروت، مکتبه الهلال، ۱۴۲۱ ه. ق.

[۵۴] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۶ - ۲۳۷. نیز رجوع شود: شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۶؛ شرح العقائد النسفیة، ص ۱۱۰؛

غایة المرام فی علم الکلام، ص ۳۶۶.

[۵۵] الألفین، ص ۷ - ۸.

[۵۶] تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

[۵۷] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

[۵۸] تلخیص المحصل، ص ۴۰۷.

[۵۹] شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۸.

[۶۰] برای آگاهی بیش تر در این باره، به کتاب القواعد الکلامیة، از این نویسنده رجوع شود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۴۵۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۹۰ IR
۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

